

و در روز قیامت

امام حسن را در بیع مدفون ساختند سید الشهداء جسد مطهر برادر مهر پرور خود را در لحد خویش نهادند
 این اشعار را انشاء فرمود که: *ادهن رأی ام اقطب نحاسینی و رأسک مغفوق و انت سلیب* یعنی ای بگذرد
 این روغن بمال بر سر خود تا خوشبوی شود محاسن من و حال آنکه توست بر خاک برده و بی لباس در زیر خاک
 خفته ای و منان با و جوانکه بر سر مطهر حضرت امام حسن صد مهر و جراحتی نرسید بقبر برادر و مهر با این مظلوم
 امام حسن همبفرمانند که بعد از این سر خود را در روغن بخوام مالید و درین خود را معطر بخوام کرد تا پنداره
 نمیدانم کجا بود جناب امام حسن زمانیکه تبر نیداد بر دهان مبارک برادرش حسین زدند و از ضرب
 عمومی فرمایا بولش را شکافتند سر مطهرش را از بدن جدا ساختند و برینزه جفا نصب نمودند که با شمال
 و جنوب محاسن خون الود انحضرت را به همین وجه حرکت میدادند *فلانک ایکی مانعتت حمامه علیک و ما هبت*
صبا و جنوب یعنی ای برادر ایچکن همیشه بر تو باید کرینت ما ذامیکه در عالم مرغی بخوند و ما ذامیکه باد
 صبا و جنوب بوزد آه ای محبتا اشک چشم حضرت امام حسن خشک نمیشد هر گاه میدید که مرغی از مغرب
 بالای جسد پاره پاره برادر بزرگوارش حسین مظلوم بالهای خود را سانپا کرده اند و صداها بنوحه کرده
 و نغمه بر فزای بلند نموماند بر مظلومی و غریبی و نوحه میکنند و با صبا و جنوب بران بدن بجاک و خون
 الوده شده و بران جنم پاره در هم شکسته خالک کوبلای افتانند *بکاتی طویل و الدموع غزیره و انت*
بصد و المرار قریب یعنی کریم من برای تو طولانی است اشکم مانند باران جاری و تو از من دور و گریه توست
 تو من نزد یک است *غریب اطراف البیوت محوطه الاکل من تحت التراب غریب* یعنی ای برادر تو غریب و حاکم
 آنکه در اطراف تو خانه های ضایع است زیرا که هر کس در زیر خاک منزل کرده غریب است ای محبتا بدانید که جناب سید
 الشهداء و اهل مدینه قلبها اند و هناك خوزانی نمیدادند و منفاقت حضرت امام حسن بن زیارت قبر مقدس
 ایجناب چنانکه در قریب است از حضرت امام محمد باقر و ابی شده که حضرت امام حسین پیوسته زیارت قبر
 برادر بزرگوار خود شریف میبرد خصوص در هر پین روز جمعه آه و امصیبتنا که کریم و ناله و حزن و اندوه
 اصل مدینه و بی هاشم در فجران مظلوم کوبلای و حضرت عباس و جعفر و سایر شهدا کاهی از جهت محرمی از فخر
 حضور ایشان بود و کاهی بواسطه مظلومی شهات آن بزرگواران بود و زمانی از جهت دوری و کثیر انوار
 آن بزرگوار و سایرین و محرمی از زیارت قبور ایشان بود باین سبب زیارتی کریم و زاری و ناله و بیقراری
 ایشان *قلیبت خرب من اصدیب بباله و لکن لمن وانی آخاه خرب* یعنی جرات بدیده نیست کسیکه بمال او صدق
 و ضرر رسد باشد بلکه جرات آن کس را در دگر برادرش از بر خاک کرده و خون زند است ای محبتا با وجود
 آنکه جناب امام حسین برادر مظلوم بزرگوار خود را با اعضا و جوارح صحیح و قبر خویش را با این کلمات
 جاسوس و ناله های غم اندوز از انحضرت سر میزد که دوست دشمن را سنگان اشکبار و از شنیدن اشعار اندوه آتار
 شناس و بیگانه به قرار بودند آه و امصیبتنا نمیدانم که حضرت امام حسن هر گاه در محاسن میبوی و منجاست که بد پاره پا
 میدکست و سر استخوان در هم شکسته برادر مظلوم خود حسین را بی غسل و کفن بجان غم که بخون و خاک اغشته
 بود در دنیا بان کرد دفن نماید یا چگونه نوحه ناله میکرد اگر چه بظاهر حضرت امام حسن نبود ولیکن تار و قیامت
 با جد بلند فریبت و پیدر عالی منقبت خود بر مظلومی انحضرت کریم و ناله از است ابوالفاخر درجه ازین صعب
 هرگز جفائی کس ندید دل شکن تر ازین بلا هرگز بلائی کس ندید در سزا هر باشد رسم ماتم اشکار

بعد از این بو که ابان که مایه حجابی نوع انبیا است از آن کسکان بچانمان منع نمودن و آن غریبان و او و مظلوم
و مظلومان بیچاره را با ان مضا عظمه در شهر بلخ چو اسیر کفار و کوچیکو چو بزاره با زار و مگردانند تا آنکه حکم
ناحکه ان بد فرجام ایشان در خرابه شام مقام دادند بیدل چو شد برانه ما و اسیر فرود کردید و در درج ایشان
یکی شاهر بتر خاک یکی اش کشته بر افلاک یکی مپکفت اه ای نور عینم بیاینا بی لشکر حسینم یکی مپکفت
عباس ایوانم بیامر نادینکرا شبانم یکی کرده حوالت با مالش علی اکبر علی کبر مقالش یکی مپکفت ای ناشنا
مار کجائی قاسم ای داماد مار کاش باین قدر اکتفا از ظلم و ستم مپگردند و ایشان را باز بسته در مجلس عام در برابر
ان حرامزاده بی نیک و نام نمیزند و در مجلس شراب قماران ستم رسیده با مراد انمیداشند در برابر ایشان چو بر بوسه
گاه رسول نمیزند غرض که ان بر کردگان ستم کاینات از بسین و نباتات از نما و اولاد تا روز منات روز از اندوغم
و چو ستم اهادی فارغ نبودند مقبل شها تونی که ز سو بکو خرداری هنوز سوزش الناس بکو دراری منم که
نخودم از غم تو در جو تراشت کان مکن که مرا عاقبت فرموشا است تو از برای شفاعت گناه منجوهی ز غنا سفا هر دو
سنا منجوهی من از برای شفاعت گناه او زدم بی رضا تو در گنا او زدم محاب و تو از بس مبدلدم کرد گناه کار
نبودم گناه کارم کرد اللهم زدنا شفاعت الحسن والحسين بموت سید الکونین و نور عین الثقلین امین یارب العالمین
بنا که فضایل و مناقب امام **حضرت ابان** و دیگر فلان امامت جناب ما
حسن زباده از است که شرح آن **مجلس بزرگلی مناقب امام حسن** در قوه احد از احا الناس با
و معجزات و عاودات که از انحضرت بظهور سپیدان تقدا حضرت فرودت رباعی روی چو کنی و صف که اما حسن ناید
بعد چو عاودات حسن نابوده بد هر هیچکه نگذشته به غیر بکنفس از اوقات حسن در این فام تکدی بجهت تهنیت
و تبریک چند حدیث مشهوره که متفق علیه فریقین است که می ناید در کتاب مناقب سلیمان فارسی خبر روایت شده که او
گفت که سوگند نام فرمود که حسن و حسین و اسمند از اسما است در دنیا این دو اسم نبوند و از حسین کتاب مرویست که
حق تعالی نام حسن و حسین را محبوب کرد از بند از خلق و چو ان دو پسر از فاطمه متولد شدند با ان دو نام موسوف فرمود
هیچکس از عربیان دو نام اسم گذاشته نشد بودند از کثرت خلاق نه از خطا بقدر و نه از جماعتین با وسعت ان دو نام
حسن بسکوز بسین و حسن بفتح و کسین بو و امام حسن و امام بنو و نام حسن که از نام حق تعالی که حسن است استفا یافت
قبل از خلقت آدم بیچهار سال و در کتب نام و کتابک انحضرت قبل از است در مجاز است که وقتی این باب شد و حضرت
بر مسلمانان غالب اشد حضرت فاطمه حسین را بخدمت حضرت رستا او در عرض کرد که یا ابیاحسن و حسین صغیر اند و طو
عطر نذارند پس انحضرت امام حسن را بخوند و زبان مبارک خود در دهان انحضرت گذاشت اما حسن زبان جذبز کو را
مکند تا شیر شد پس امام حسین را پیش خواند باز زبان معجز میان در دهان امام حسین نهاد و انحضرت بیکد تا سیراب
شد اید و شما نمیدانم رسول خدا در کجا بود زمانیکه حضرت امام حسن ثقت لب از خواب بیدار شد و کوزه آب سرد را
بر سر کشید تا فرزند نشد لب خود از ان با حکمت تر جماعت انستار و سو عطر ان مظلوم فرزند تا جگر دوستان
کبار و عیده اهل اسما و زمین در مصیبتش بر آب نکرد داه اه ثم اه اه اناد کجا بو سید انبیا در صحرائی کربلا که اهل نیت
نشد لب خود از خصوص جناب سید الشهدا را مشاهده نماید که اما تابه روز کاران بزرگوار از ابی که بی تنوش کفار و
فجار و شیاد و تندکان میخوردند و اولاد انجار انجنا بر اضع کردند و از زمانیکه ابی کاشن شهادت یابد پاره پاره بر خاک
که هر کربلا می غلطید و پیوسته از انجماعت بزرگان بی طلبید اول کفر بیکه از سو عطر ان روزاری مپکرد نه بجز

و این

منزل امام حسن

تبریزان نشسته گذار می کرد چرخ راه دلش کرد سببه جامه بر خاک او نقش نقش و نگار می کرد نه بر خشن نفع
خواهر مظلومه او مرهقی داشت برای کسی که می کرد همه بر او شیخ رخ او که می کشد کاروان قوم جفا پیشگامی می کرد
در بخارا و انوار است از کتابین مناقب و شاد بلی ان بر همه رافعی بد شاز حدش روایت کرده که او گفت می بیند جانا ما
حسن و امام حسن را که بیایدگان می فرستند و نمیکند شنید بکی که سواره بود مگر آنکه او بیاید می شد و در ملازمت
ایشان بند و او می فرستد بای بیاید و اینکار بر بیاید شوا را آمدند در سعدی قاص که همراه اهل قافله بود و فرستد
که ای پیاده رو ای بند بزرگوار بر ما بنایت شوار است و نیکنی شماریم که ما سوا باشیم و این نظر بیاید راه روید سعد
حضرت امام حسن آمد عرض کرد که با ابا محمد بدست که بیاید رفتن شما دور بود رسول بر جماعتی که در این سفر همراهند
و برین مشکل است ما را خوش نمی آید که شما دور بزرگوار بیاید ماها سوا باشیم کاش شما نیز سوا می شد جانا ما
حسن فرمود که ما سوا نمیشویم و برین خوقر بیایدیم که پیاده بخانه خدا می رویم و لیکن از راه دور می شویم تا مردم بر ما نمانند
ایموانان ما ای خطه مانند حالت سعد با بر بخش که سعد در آمد که احرام سید اسناد و نور دید رسول و جانا
بچه بخو منظور شد که گوارا نبوی را و همراه او که ایشان بیاید و سعد بکران سوا باشد بجمک ما حکم پیر ملعونش عمر خطیضا
خود کاشا ایشا زاده و ما خاک و خاشاک با پای میهنه مید و ایندند کعبت نزه و تاز بانه بر کعبت پشت و قبله ایشان هر دو
و حضرت امام رضا العابد را با مرض شدید غل و زنجیر نمود و در اکثر مثال عرض راه کوفه و شام پیامبرند معلوم شد که هیچ بشر
از حالت بد در منافق خود سعد نداشت و اگر از نطفه سعد بیاید البتة بقوی اولاد تیریه فی الجمله طور پدید آمدن و در آن
طریق نیز می پوشک نیست و اینکه در اصل اولاد سعد نبود و حر از زاده و ولد از زاده بود و کسی که طهارت مولد است با
هرگز متکی این نوع حرکات شیخ که نسبت به نور و نضاک می شود خصوصاً اشرف مخلوقات است و در آن طاهره و نور
خداست بخدا قسم که حرکات ناپسند که از پدر حر از سعدی قاصتند نسبت بدو به طاهره و سوره بظهور و سید هیچ
عصر بر آمد و گنایا اشعه اگر تو را سیرا دست بر پیمبر ال بذار گوش که نامن بگویم و تو بنال اگر ز کفن مغزین
دل همین نشو نسبت است کسی بر تو راه فکر و خیال خیال کن که چه حوال داشت مظلوم در این زمین بر اهل ضلال
مش عبال عبال او هر دو کار خویش بر خیرا که تار و دجه بران می گسان ز اهل ضلال خیال کن که چه بودت
حالت نارش چه بیت فاده سعدش بر کباب لال برادوان عزیز هم جوانانش ز خود همه سرتاپا بگردد ال خلیا
کن سرتاپا کن هر بنده اعدا نقش ز تم ستوزان کوفیان یا مال الحاصل جو و کرم و مخا و بخشش است محرم و سر زنی آدم حضرت
امام حسن عیبه بنایه بود که سه مرتبه جمیع اموا خود را با فقر اقمند و وحی تعلیم که در پا داشت بکرا بقرا داد و بکرا برای خود
نکامها و اعظا اگر عمر بیایدیم سخن نشاید نظم من بفت حسن سخن کبرم که جز در عهد نیست سحر و صف اخلاق جز
نست سخن که بگذرد در چرخ اخضر هنوز از وصف و باشد فرین تر دو کیتی و جوش زینت بر امت نظر او
جو حاسن در مناقب از شوا از ابو جعفر نقل است و او شد که او گفت حضرت امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر
طیار کسای می فرستد و عرض راه با آنها ایشان موقوف شدن بزرگواران نشسته و که هست مانند ندانم در ده کوهی خیمه بیایم
دیدند بان خیمه فرستد بیره زنی داد دیدند که در اصرار نشسته بود از آن عبوزه ابطال شد گفت این کوسفتند که در کنار خیمه
او داد و شد شپو را بیایا سدیدان بزرگواران اینچنا کرد ندانگاه از آن پیره زال طعام طلبید گفت مرا چیزی نیست بخواب
کوسفتند یکی از شما بر خواسته او را بیج کنید تا طعامی برای شما مهیا شام یکی از آن بلند قدان آن کوسفتند بیج نمودن
زن بر بانی بجهت ایشان اما کرد و آنه بزرگواران گوشت بریان تناول فرموده در خیمه ان عبود تسلول کرده بخواب فرستد چون

بیداشند گفتند که ما حافظه از قریش نیستیم بلکه مبرم چونان کردیم بجانب ایا که در حق تو هیچ با اویم این بکنند
 و برینند چون چند مرتبه که ایشان عجزه شوهر و زانند حق و داد بگذرد که طلب معاشی کند که ناگاه حضرت امام حسن
 نظر من عجزه افتاد که سر کز حیا تا ترا جمع میکرد و آنحضرت را شناخت چنانکه امام حسن مرفر و با فریاد و سفاک بود از آن
 شخص امر کرد که او را به نزد امام حسن ببردند آنحضرت نیز مثل برادر بزرگوار خود عطا فرمود و او را نزد عبد الجعفر
 فرستاد و نیز مانند آن بزرگواران امام فرمود این سه بزرگوار که شهادت بگویند و عطا ای ایشان مذکور شد که در باره ضعف
 و فقر این همه لطفها زیاد از این بلند قدان بظهور میسرید بر اهل بیت ایشان از نبی امیر تا بعبانی امیر ظالمها بحد شهادت
 بعد در وی دو ای در ذریه و کوفه و شام برین و نبات این سه بزرگوار رسید اگر با بوم القیام هزار یک از خواهد
 در حق تو بر آورد ممکن نیست اگر چه چنانکه امام حسن و عبد الجعفر در محشر کبری و ریح عظامی و زغاشور و احاطه برین
 و ایکن اهل و عیال آن دو بزرگوار در خدمت سید الشهدا حضور داشتند چنانکه ایشانرا کشند فغان و در حق
 ایشانرا سب کردند سید انبیا و علی مرتضی و ذریه طاهره آنحضرت در دنیا بجز رعایت حال فقر و ضعف بعد و طیفه بند
 الهی با مقام نمیرمودند و شب و روزی و راحت استراحت بر خود حرام میدانستند و امتی شرم و بی تمیزی درم در عوض
 زخمها بختار رسول و اولاد انجالب انجالب خوب تلافی کردند محرم مردم زفا سلام بشاه شهادت از این خدا لعنت حق برید
 ناد نفر سید زخدا و پیمبرش بر این سعد بخش بشهر بیلید باد هر عذاب آتی در ده بزید و وزخ هی بی نعره مثل فرید با
 بر دستش لطف پیامی مداوعد بود شمشیر زهره تمام و عید باد بان بد کبری طفلان نورش خرداید استکبر طغلا
 نورش فراید استکبر ما ز او نوید باد ان نامها که کشند ز کردار بدیسا فریاد شد که به کاش سفید باد ان فرقیها که
 در که او تافت ز افتاب فریاد بر سینه عرش مجید باد ای عزیز ملاحظه نماید که عجزه هرگاه بیک شربت شکر که بان دوام
 بشود بید مجوز اند اینهمه احسان و باره او میدانند پس خوشحال گریه کنندگان بر ایشان که از اول عمر تا آخر عمر ز چشم
 دندک ایالت شکست ایشان و اولاد ایشانند چنانکه بدین معنی اش که سر کنید در کبری زین مغرور بیکدیگر کنید از
 پاره جگر محبتی مدام روز و شب و ناله ز سوز جگر کنید اشکی وان ز دید بخت خرت تخم طمان انجالب برای تم کنید
 ناد او پیدا ز لب خشکد حکین هر که ز تشنگی لب از آب تم کنید بر حال زار لب که اگر کحت و دید امد او ز کبری
 پس کنید در کتاب عیون الحاسن و اب تشنگ که روز خوشین گذشتند بر هر چه که وضو ساخت و افعال وضو نکون
 می و در آن روز بزرگوار خواستند که او را وضو بیاوند پس بنامه بیکدیگر تراغ کردند و هر یک که گفتند که من وضو
 تو بیا نام بی لطف بجانب این پیرموند که اشخ حکم کن منا ما که کدام یک بجز وضو ستایید پس خواستند ان شخ گفت
 شما هر دو وضو وضو و ان پیر نادان وضو شما میکرد حال دانستم که چگونه باید وضو ستا و توبه میکنم در نزد شما بیکت
 و شفقت شما بر امت خود اموالبان رسم ادب قانون مروت و پابندی حیا ان دو شاهزاده زانها ز اما ملاحظه نماید
 که پیر مردی را که خلاف شرع بود از او صاعقه شد و ایچه بخوار شافر موند که اگر چنانچه با او میفرمودند که تو وضو را
 خوب بپوشای لبان بود که باعث رنج خاطر ان پیر بشد لعنت خدا بر اینجاست ادب قوم بر از فار و حسب دعوی
 انکه نای مبال آنحضرت را بوسه دهند و خاک قدش را سره اسانچشم کشند خیر بران بیاکش زدند و عصا زهر الود
 بر پست پای از پیش فرود آوردند و چند مرتبه مظلوم را مسه و ساختند بی مروتی خلا و که در احکار از ان قوم کبر
 بظهور رسید که تا قیام قیامت از خاطر انبیا و اولیا و شیعیان نخواهد رفت ان بود که جنازه انجالب از دفن در یگو
 جلد بزرگوارش منع کردند بلکه در عوض شیع جنازه که انهمه سوختاد و ثواب تا کد فرمود جنازه آنحضرت را تیر

مناقب امیرالمؤمنین

بازان کرده اند از حالت برادر بزرگوارش خضر اما حسین که محرم سفر او و قصد حج بود هم بر بدش نمودند
 اب جویکها شکفت از چمنش شکفته نشو تا کلی نه بیند اب تکفت جو سبز از هم هانتش مکوه کرد بیوسف
 جفا ان کرگان به پری اینچرا چاکها پهنش نشان زکشت ایمان ماند کشتن بن که کرد تپه سداد کفر ریشه
 کشت زبوسه کاه پهن کرد شرم جزا که زد برید لبین جو بر لب دهش ببا اغریز که مناقب و فضایل جناب
 اما حسن از عدل خدا فرزند است لیکر نیک کرد بحدیث این و ذوق ز اویبت عهد که تا از معجزات انحضرت نماید مجلسه در کجا
 و شیخ و جیب بی در مشاوق الاوار و در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل کز به قریب فوجی و فربق فی السعیر از خبیر بن عبد
 الله سکن از عبد الملك بن هارون از خضر صفاق روایت کرده اند که انحضرت فرمود که چون در میان خضر امیر مومنان
 علی علیه السلام و معاویه بن ابی سفيان و ذی نجران و خیرینادش از روم رسید که در روم در طلب ملک بر یکدیگر خروج کرده
 قبضه روم بر رسید که از کجا بر آمد اندکند مردی از کوفه و مردی از شام سلطان رو گفت صف کنند اند و مرد از آن
 جزم چون وصف کردند جناب امیر مومنان و معاویه بن ابی سفيان را سلطان روم گفت مردی شامی بر نا طالت و مردی که
 از کوفه بر آمد بر حق است پس نامه بمعاویه نوشت که اعلم اهل بیت خود از بنزد من بفرست تا با او سخن گویم و عرض نمود
 سلطان سر بر ولایت عرضه داشت نمود که اعلم اهل بیت خود از بنزد من بفرست تا با او سخن گویم و سخن فرستاد و وقتا
 بتنوم و بعد از آن نظر کند در انجیل و بعد از آن خبر هم که احق با بن امریکت و سلطان روم بدان هنگام خور بر ملک
 خود داشت پس معاویه برید پیر خود را بجای سلطان روم فرستاد و حضرت امیر جناب امام حسن دار واد فرمود و خود در
 حق و باطل و نور و ظلمت سلطان روم وارد شد و نیز پدید آمد در وقت لباسی ز نار گذر داشت و در شد و سر
 سلطان را بوسید بر سلطان را کرد و در طرفین را او نشست و حضرت امام حسن لباس سفید پوشیده داخل
 شد و گفت حمد میکنم خدا و نیز که نکر دانید مرا جوی و نه نصر او فرموی نه عتبات کنند افنای نه بت پرست پرستند
 کار و کردانید مرا حقیقت مسلم نه کردانید از مشرکین تبارک الله رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمین و بعد
 از آن بر طرف همین قصر روم در کمال وقار و تمکین نشست چشم مبارک خود را بلند فرمود و طبعی طرفی نظر نکرد
 سلطان از مشاهده هر دو فهمید که حق با کس است از اخصت اصراف بکام خود داد و معاویه ایضا جدا انداخت و بعد از آن
 بر نید و طلبید و امر کرد که از خزانه سصد هزاره صندوق آوردند که در آنها هیاکل و تماثیل انبیاء عظام بود و یکدل
 از انرا به برید نمود و ان ابله مرد و شناخت پس سوال کرد بر نید از ذوق خلاق و از اولح مومنان که در کجا جمعند
 از اولح کفار که در کجا بنده چون بهر نید پس برید از جواب البیت و هیچ یک از سولات قصص نتوانست جو گوید اغریز نید
 پدید چیزی که در کمال رسید بود ظلم و جور و فساد و فسق و فجور و حرکات خلاف بود کجا از دانش خبر و از علم عرفا
 اثری داشت و اگر ان پدید بجز از ظلم بخدا و رسول صبیحونست بذر به طاهره انحضرت این معاملات نمیکرد و خود را
 در سوا خاص و عام بمکتب او جمعی جز ازاده مثل خود را به االت کوفه و در طبرستان نمیکرد که با فرزند ان رسول
 و دختر ان بول به معامله کنند و بتی بشاد کامی فرزند همدان مقبول همدان بنیاد و خزان ببول برای نیدند
 بزم بریدند و طشت سر طند که بدن پندت کنار رسول رسعی و صفتی چند خاتم شاهی بکند بوسیدند
 کربلا مغرول هر وصیت اخذ نموده بخواد همه درین خندان کار کرده عدول به بزم طهور و لعبت ده ز نامه در
 بجال کز بلا سبط مصطفی مقبول نزلشان همگی در خرابی بی سقف بران گروه که میکرد جبرئیل نزول یکی تمام
 کوفتین با و سر عریان یکی ز کینه شام پیش دست و با مقبول بغیر ناله همدان کسی ننگین بغیر کربه نمیکرد نشا

بجای خود در آنجا

کسی مشغول الحاصل چو سلطان روم عجز نبرد از درجوا منانل فهد و نازانی او زاید حضرت امام حسن فرمود
و بخدمت آنحضرت عرض کرد که ابتدا کردم به برید پسر منا ویر بجهت اینکه او بداند که تو صدیق الهی و او میداند که
که بد تو میداند و تحقیق که وصف کرد ندان برای بد تو را و بد او را و از من نظر کردم در انجیل دیدم در آنجا که محمد
رسول خداست و بز او صلی است نظر کردم در او و صنادید بد تو و تو وصی محمد است پس جناب امام حسن سلطان
روم فرمود که پسر من هر چه میخواهی از آنچه یافته در توره و انجیل و آنچه در قرآن تا تو را خبر دهم انشاء الله و تعالی
سلطان روم انبیکل و تماثل اول طلبید اول همگی بنظر انور انور در رسانید که بر صفت با حضرت امام حسن
فرمود که این تماثل بر صفت دم ابوالشترت پس همگی دیگر بران سر عرض کرد که مانند خوشدندان بود انجناب
فرمود که این همگی بر شکل جو اما را اما است همین همگی شبت و نوح و بزیم و اسمعیل و یعقوب و یوسف و موسی
و داود و شعیب و یحیی و حضرت علی بن ابی طالب و انعام و نوح و عازر و ابراهیم و اسمعیل و یوسف و موسی
عزرا و انچه در دنیا بر ایشان گذشته بود همگی را سلطان روم تصدیق کرد بعد از آن همگی را و صبا انبار را
حضرت فرمود و حضرت امام حسن بیک و انبا فرمود پس سلطان روم و تماثل چند بنظر ممالک ان بزرگوار و شاخص
نیافتم و صف اینها را در توره و انجیل و زبور و در صحف برهم و نه در قرآن و شاید اینها بر صفت ملوک باشند
پس سلطان گفت شما مبدء برای شما اهل بیت محمد است که به شما عطا شده علم اولین و آخرین و علم توره و انجیل
و زبور و صحف بزیم و الواح موسی سلطان و همگی با آنحضرت فرمود که میباید چو چشم ممالک آنحضرت بران همگی
افتاد بگریست که پستی شد بد سلطان گفت که چه چیز تو را بگریه انداخت آنحضرت فرمود که این صورت بر صفت جدین رسول
خداست که بنیاد او مؤمنان آنحضرت و عرض بود سپهر ممالک او و طول بود کردن انور و عرض الهی و کشید
بنی و کتاف و دندان و حن و جگر پینه و مو و خوش بوی و نیکو کار و فصیح اللسان بود که امر مبرم و معجز و وحی مبرم و
از منکر و رسید عمر شریفش به شصت سال و مخالف نشد از آنحضرت شهنش و الفقا و نیزه و جبار و نیزه و کتابش
که مانند لنگ بر خوی است نه بر دنیا ترا نه بر دنیا ترا و نه در وقت از امانا انکه ملوک و شد بجنگا تم سلطان و گفت چنین
و بد رستیکه یافتم در انجیل که آنحضرت صدقه گذا از برای و پسر خود یعنی ملکی بجهت خیرت و پسر خود گذارد
باشد با چنین است حضرت امام حسن فرمود که تحقیق که بود چنین سلطان و عرض کرد که این اول فتنه این است
که غالب است ان فتنه برید شما و انجناب این است بگریه بر زرتی پیغمبر خود و از شماست کسی که قائم شو و امر نماید معجز و
و نمی نماید از منکر بگریه و کتاف سلطان روم نیکو تا ملکن که با انکه حق بر او ظاهر و طریق هدایت روی روشن شد
بود در خصوص بنیاد عرفان بجلالت قدر و در وقت شان امیر المؤمنین و اولاد اجداد انجناب فرمود که انکار بلیغ از صفتا
و تا بعد از آن و در کرد که بر لب علم و دانش حضرت امام حسن سید و کمالات صورت و معنی آنحضرت را برای العین دید
مع هذا پادشاه اسلام گذاشت و چنانکه در بابها حضرت امام حسن مذکور شد و معنی او را بر همانند که حضرت
امام حسن اراده ملکن روم دارد و شتر از شتر بجهت ان ولد ان نافرست که به نام کشنده حضرت امام حسن را بقتل
رسانیدند بلیح نباست که راس هرگز نش و خطاست محبت روم و دنیا راست که شبست خدا حظه او مبرور چا
می افکند و از جاده مستقیم هتلا که راه مینما اگر بطبع دنیا بود چو راه قبول عدل را می شکستند و بنام بد بگریه
حیل المنین دین میبکنند معایه بد فرما بطبع سلطنت شام و خوب نباست بر خواص غام با امام انام و خلیفه بلا
فضل پیدا بنیاد علیه الصلوة و السلام انهم خلا و از مرتکب شد و خود را ابد لا با و بعدا حجیم مبتلا ساخت و چو

عنان فرمود سلطان روم

و

زنانیکه

معا و بهر دو بها و به هفت آنکه پس هر فراده خود بزیاد و با موافقت و حد گذاری نود و ده ثقلین و افتخار و کونین حضرت
 امام حسین و وصیت نمود و باز بواسطه حب نبی چشم غذا و سندان بنیاد پوشید و در انهم نام بنیاد بن مشرب سید
 المرسلین کوشید و کاتبان سید جوانان اهل جان و مظلومان حضرت امام حسین کرد که شرح آن در بیان آنکه سجاد و کربلا
 رضوانند پلید و آن کهن نمینوا که چهار فویشت بازان تیرین پاکس کجا و است از آنکه حفظ کرد و بازان پیرین
 یعنی حسین که زینت عرش خدای بود سازند با پاره و سپکان و خورش جشمش بخاک کوفه عین الشیبه شهر شام
 گویم بر چه در وجود بانجواهرش از ابدل خیال غلامی دو دماش وین زا بر هوای کنیز و زورش بگذار شرح
 حال حسین ایقلم کنون از روم کوی قصر حال بر ادش الغرض سلطان روم بمحض امام حسین عرض کرد که خبر ده
 مرا از هفت چیز که حقتم افریدانه از او در رومی قرار گرفتند حضرت فرمود اول آنست که است و هم خواستم کوی
 ابرهیم چهار رفاقه صفا پنجه ما و بی عصا موسی شنید بلبلین هفتم کلا غی است که قابل آمدن ما بسا کلا
 کرد بعد سلطان روم سوال کرد از ازاو خلاق در آنجا چهارم که فرود می آید بقدر وین میتواند ازین سوا
 کرد از ازاو روح مؤمنین در وقتیکه میرند در کجا باشند آنحضرت فرمود که در نزد حنجره بیت المقدس در هر شب جمعه
 و اینست عرش اولی که از آنجا پس میکنند از زمین را و با نجا صیغید زمین را و از آنجا است محل حشر و از آنجا مستور
 شد بر آسمان و ملائکه بعد از آن سوال کرد از ازاو کفار که در کجا جمع میشوند آنحضرت فرمود که در وادی حضرت
 در عقب شهر مین بعد از آن خدا بر آن کبر انداختی از مشرق و انشی از مغرب و در عقب آن دوالتش و باد باشد پدید
 آید پس محشور شوند ناس در نزد حنجره بیت المقدس در محشور شوند اهل بیت از طرف راست حنجره و اهل جهنم از چپ
 چپ حنجره و در محشور و اعناق و مینها هفت است جهنم و سجن بعد از آن منزه میشوند خلاق از نزد حنجره پس هر که واجب
 باشد بر او هشت بر او داخل شود و هر که واجب باشد بر او انش داخل شود و او این است مغفله تو آن حقیقه که فرمود
 است فرقی بین الحیه و هر نوق فی السعیرین سلطان روم بجانب پدید نظر کرد و گفت دانستی که این علمی است که نمیدانید
 انرا مگر نبی مرسل باوصی او پس جایزه و هدیه بسیار بمحض امام حسین داد و آنحضرت و اکرامی داشت و عرض نمود
 اصر مؤمنان نوشت که خلافت از برای منست و بیت نبوت از آن است اولاد تو پس نوقال کن با هر که مخالفت
 کند و هر کس با نوقال کند بر اوست لعنت خدای ملنکه و ناس جمیعان سید الدن ظلموا ان منقلب بعلقب الخضر
 الخضر و انما الکتاب العتی الکتب بما تمکده انما علمت من انما یف عبد النبی القدر المبرور المرحوم المجدد صلی الله
 علیه و آله و سلم انما یفقیح و یبلغ فتوی تحت امان محمد خاتم النبیین و خیر خلق الله و انما یفقیح و یبلغ فتوی

من محمد بن ابی الکتاب عن الله ملک الوها علی نیا قل الکتاب ایض

محمد علی محمد کبیر الکتاب ایض

والعشر عشری الحجازی

سنة سبع و ثمانین و مائتین

الالف من حجر

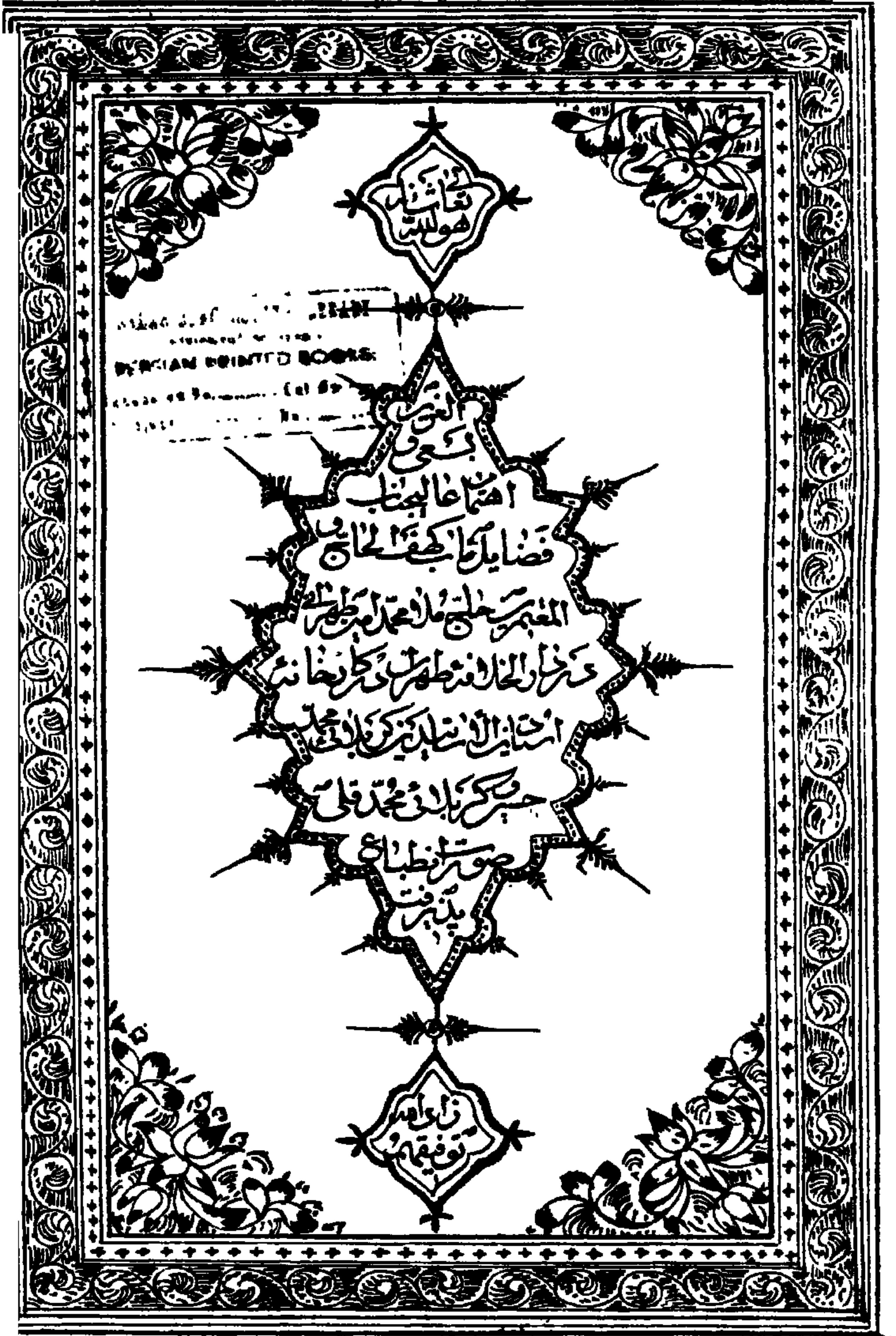
التبوی



912

٢٥٤

wa @ o m l a y ' s y d a n i k a d d l e c c a n



LIBRARY
PERSIAN PRINTED BOOKS
No. 100, ...
1922

هو لله
تعالى
بسم

بسم
اهنا غا الجنب
فضايلكم كالجف الحاح
المغفرة خلق ملا محمد طهر
و خوار الخا لند طهرى كار خانة
استاير ال انساير كرا بلع
صوت نطباة
مغفرة

هو لله
تعالى
بسم

